وهابیت

در آیینه تاریخ

محمد مغربی

بسم الله الرحمن الرحیم

وهابیت در آیینه تاریخ

نویسنده:

محمد مغربی

ناشر چاپی:

Ansariyan

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

وهابیت در آیینه تاریخ

مشخصات کتاب

مولف:محمد مغربی

مقدمه

در طول تاریخ همواره انسانهایی کژاندیش و خودپسند بوده‌اند که برای ایصال به اهداف مادی و پلید خود همواره اعتقادات و باورهای مردم ساده نگر را به بازی گرفته‌اند و گاه با سوء استفاده از این باورها، لطمه‌های غیر قابل جبرانی را به جوامع بشری و تمدن انسانی وارد کرده‌اند. در جوامع اسلامی نیز این عده با استفاده از زور و گاه با تزویر، احساسات پاک و بی‌آلایش مسلمانان را به باد سخره گرفته و حتی سخنان بی‌پایه و اساس خود را با عنوانی اسلامی به جای اسلام ناب معرفی نموده تا به اهداف پست خود نایل شوند. جدا از خسارت‌های مرگبار مادی این نوع انحرافات، صدمات معنوی و دینی آن به مراتب عمیق‌تر و مهلک‌تر می‌باشد. به طوری که بعد از ظهور وهابیت غیر از خسارت‌های سنگین مادی، لطمه‌ها و صدمات دینی و معنوی آن بسیار خطرناکتر و همچون سمی خطرناک و مهلک است که بر پیکره‌ی بی‌جان جامعه‌ی اسلامی وارد شده است. سمی که بی‌شک نه تنها عامل تضعیف و انحطاط جامعه‌ی اسلامی می‌شود بلکه حتی تأثیرات سوء و غیر قابل تصور بر جوامع دینی (غیر اسلامی) می‌گذارد. شایان ذکر است که اگر چه در طول تاریخ اسلام فرق و آبشخورهای اسلامی زیادی متولد شده و هر کدام به نوبه‌ی خود تأثیر بسزایی در جهان پیرامون خود گذاشته است، اما به جرأت می‌توان گفت هیچکدام از آنها همانند تأثیر وهابیت، آثار سوء و مخربی نداشته‌اند. از این رو تحقیق در جنبه‌های مختلف؛ پیدایش، رشد و گسترش و... فرقه‌ی نوپای وهابیت از اهمیت والایی برخودار است و اهمیت موضوع، هنگامی روشن می‌شود که بتوان پادزهری برای این اندیشه کاملاـ ضد دینی و انحرافی پیدا کرد. فرقه‌ی نو بنیاد وهابی، آئینی بدعت گذار و تحریف گر است که در ظاهر، خود را متمسک به قرآن و حدیث نشان می‌دهد ولی در نهان، هم خود را جهت زدودن و محو آثار اسلامی مصروف می‌دارد. با هجوم ناجوانمردانه استعمارگران و چپاولگران بین المللی به سرزمینهای اسلامی به منظور غارت منابع و تضعیف اقتدار اسلام، وهابیت مورد توجه و عنایت خاصی از طرف آنها قرار گرفت. از این رو با حمایت همه جانبه‌ی خود زمینه‌ی سلطه و اقتدار آن را بر بعضی از سرزمینهای مقدس و مهم اسلامی فراهم آوردند. این فرقه به صورت ابزاری کارآمد و استعماری، علاوه بر تأمین منافع غارتگران، با مبارزات آزادی خواهانه و حق طلبانه مسلمانان به مخالفت و ستیز برخاست. امروزه وهابیت دست [صفحه ۴۲] دوستی به سوی مشرکین و کفار صهیونیسم دراز کرده و دستهای پلید و ناپاک آنها را به گرمی می‌فشارد اما دست حاجتمندان مستضعفی که از ظلم و جور و جنایتهای غیر قابل وصف همین اشقیای زمانه بر ضریح مبارک و متبرک نبی مکرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) دراز می‌شود، قطع می‌نماید و با کمال وقاحت و بی‌شرمی این تضرعهای خالصانه و عاشقانه را شرک قلمداد می‌کند و زائران را مورد استنطاق و حتی ضرب و شتم قرار می‌دهد و یا همان طور که در رسانه‌های تصویری و غیره ملاحظه می‌شود بقیع را - که مدفن مقدی چهار امام همام و دیگر بزرگان صحابه است - با شعار توحید و اعتلای کلمه الله به تلی از خاک مبدل می‌سازد. آری این پرورش یافتگان استعمار به لحاظ جمود فکری، تعصب، خشک مقدسی و کج اندیشی و کج فهمی و بالاخره دنیا طلبی، امروزه عملا در خدمت استعمار و به عنوان فدائیان و نیروهای خط مقدم مبارزه برای تضعیف و تفرقه و نفاق در جامعه اسلامی و محو نشانه‌ها و اسناد حیات معنوی اسلام درآمده‌اند، آنانی که برای رسیدن به اهداف پلید خود حتی به هم کیشانشان رحم نکردند و دین و ایمان خود را به بهایی اندک فروختند. از این رو آنچه برای شناخت این فرقه‌ی حقیقتا ضد اسلامی مهم است، رجوع به تاریخ پیدایش آنهاست و لو اندک. در این مبحث سعی می‌شود اجمالا

به سرچشمه‌ها و آبشخورهای فکری این مرام و تاریخچه زندگی بنیانگذار آن و چگونگی نشو و نما و... پرداخته شود.

منشاء نامگذاری

نام رویه وهابی مسنوب به بنیانگذار آن یعنی محمد بن عبدالوهاب اهل نجد و از پیروان مذهب حنبلی [۱]، می‌باشد. گر چه نام وی «محمـد» است ولی به خاطر اشتراک با نام پیامبر اکرم (ص)، مـذهب نوین او بنام پـدرش عبدالوهاب، مشـهور گشته است و این در حـالی است که عبـدالوهاب بـا افکـار فرزنـدش مخالف بود و با هم مشاجراتی نیز داشـته‌اند، حتی به مردم توصـیه می‌کرد که از وی تبعیت نکننـد. وهابیان این نام را قبول ندارند و می‌گویند نام وهابی را دشـمنان گفته‌اند و درست این است که «محمدیه» (در نسـبت به محمـد بن عبـدالوهاب) گفته شـود [۲]. احمـد امیـن، نویسـنده‌ی معروف مصـری در نامگـذاری این آیین می‌گویـد: «محمـد بن عبدالوهاب و پیروانش خود را «موحدین» می‌نامیدند و نام وهابی را دشـمنانشان بر ایشان اطلاق کردند، سپس این نام بر سـر زبان‌ها افتاد.» [۳].

معلمان فکری وهابی

تأمل و اندیشه در عقاید و آراء وهابیان این موضوع را روشن می‌سازد که قرنها قبل از [صفحه ۴۳] محمد بن عبدالوهاب – یعنی در دوران سلفیه (سلفیون) [۴]، در افکار گروهی که در قرن چهارم هجری پیـدا شدند و خود را پیرو احمد بن حنبل بشـمار می‌آوردند – زمینه‌های این کج اندیشـی وجود داشت. نظریه پردازان این مسـلک، تفکر منطقی و فلسفی معتزله را در بیان عقاید اسلامی، نوعی بدعت می‌پنداشـتند. و در مقابل این، گروهی که خود را سـلفی می‌خواندند، میانه‌ی خوبی نداشـتند و تنها خویشتن را رهروان طریق «سلف صالح» [۵] به حساب می‌آوردنـد و همه گروه‌های غیر خود را مشـرک می‌انگاشـتند. به اعتقاد سـلفیون برای دریافت عقاید و احکام دینی، صـرفا بایـد به نصوص قرآن و حـدیث تمسک جست. از این رو، این گروه هماننـد دیگر فرقه‌های اسـلامی، توحیـد را اصـل اول به شـمار می‌آوردنـد، امـا برای ذات پـاک احـدیت قائـل به تجسـیم و تجسـد بودنـد ولی ذات خداونـد را از اینکه همانند مخلوقاتش تصور شود منزه می‌دانسـته و می‌گفتند خدا در جهتی قرار دارد و بر عرش مسـتقر است و از آنجا به زیر عرش خود نظاره می‌کند. [۶] شایـان ذکر است سـلفیه همچنین بر خلاـف تمـام فرق اسـلامی، توسـل به انبیا و اولیا را منافی با توحیـد و آن را شـرک می‌پنداشتند. آراء سلفیون با تعصب، جمود و انحراف شدیدتری به وسیله‌ی شخصی بنام «ابومحمد حسن بن علی بن خلف بربهاری» مطرح و دنبـال شـد، وی در اوایـل قرن چهـارم رئیس حنبلیـان بغـداد بود و بـا مخالفـان آرا و نظریاتش به شـدت برخورد می‌کرد به طوری که از غـارت خـانه و کاشـانه‌ی آنهـا دریغ نمی‌ورزیـد و به خـاطر همین کـج اندیشـی و تعصب جـاهلی بود که خانه‌ی طبری سنگباران شد و فرمان قتل نوحه گران و مرثیه خوانان امام حسـین (علیه‌السلام) صادر گردید. «ابوعلی مسکویه» در ضمن شرح وقایع سال ۳۲۳ ه.ق می‌گوید: «به اعتقاد بربهاری شـیعیان اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) در کفر و ضلالت بودند و تهدید کرد در صورتی که شیعیان از اعتقادات خویش دست برندارند، گردنشان را خواهد زد و خانه و محله‌شان را به آتش خواهد کشید.» [۷]. ابن‌اثیر در «الکامل» درباره‌ی عقایـد بربهاری می‌نویسـد: «بربهاری معتقد به تشبیه بود و می‌گفت ذات احدیت کف دست انگشـتان و دو پا و با کفشی از طلا و گیسوان، به آسمان می‌رود و به دنیا فرود می‌آید، وی شیعه‌ی آل محمد (صلی الله علیه و آله) را کافر و زلارت قبور ائمه را منع می‌نمود.» [۸]. این آراء و عقایـد منحرف قشـری و ظاهر اندیشـی به همراه تعصب و جهود، حـدود سه قرن بعـد با زاویه انحراف بیشتری مجددا به وسیله‌ی عالمی به ظاهر حنبلی به نام «ابن‌تیمیه» مطرح [صفحه ۴۴] شد.

آراء ابن تیمیه (۷۲۸ – ۶۶۱ ه.ق)

ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم حرانی معروف به ابن‌تیمیه، متکلم و فقیه حنبلی در قرن هفتم و هشتم می‌زیسته است. گر چه او را از علمای مذهب حنابله به شمار می‌آوردند اما در واقع مقید به پیروی از مشرب فقهی احمد بن حنبل یا مذاهب دیگر نبود و آنچه را خود صحیح می‌دانست اختیار می‌کرد البته مذهب حنبلی را به لحاظ تمسک به ظاهر قرآن و حدیث، بر دیگر مذاهب ترجیح می‌داد. ابن‌تیمیه به خاطر آراء انحرافی و بدعت آمیز خود، مورد نفرت و حتی تکفیر علمای معاصر خود قرار گرفت و اولین بار در ماه ربیع الاول سال ۶۹۸ ه.ق به خاطر فتوایی که در مورد صفات باری تعالی داده بود به دستور قاضی مالکی زندانی شد و در همان ماه به واسطه‌ی شفاعت، مهنا، امیر آل فضل، آزاد شد. بار دیگر در شعبان سال ۷۲۶ ه.ق به خاطر صدور فتوای نهی از سفر به قصد زیارت قبور پیامبران، به فتوای جمعی از علما کافر شناخته شد و به زندان افتاد و سرانجام در سال ه.ق ۷۲۷ در زندان درگذشت [۹] . ابن‌بطوطه، جهانگرد مراکشی در سفرنامه‌اش درباره‌ی عقاید ابن‌تیمیه می‌نویسد: «او... را در مسجد دمشق دیده است که مردم را موعظه می‌کرد و می‌گفت: «خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید [۱۰] ، همانگونه که من اکنون فرود می‌آیم، سپس یک پله از منبر پایین آمد» [۱۱] . ابن‌تیمیه در بحث توحید، معتقد به رؤیت و جهت برای ذات اقدس الله بود و به ظاهر آیات و اخبار استدلال می‌کرد، چنانکه در رساله‌ی «حمویه» می‌گوید که تمام نصوص بر این دلالت دارد که خداوند در بالای عرش بر فراز آسمان است و نیز با انگشتان می‌توان به او اشاره کرد و در قیامت دیده می‌شود. به عقیده وی، ذات احدیت می‌خندد و اگر کسی معتقد به بودن خداوند در روی عرش و بالای آسمانها نباشد، باید او را توبه داد و در صورتی که توبه نکند باید گردنش زده شود.» [۱۲] . همچنین می‌گوید، به موجب ظاهر آیات، خداوند دارای اعضاء و جوارح است اما فوقیت خدا و صفات و اعضاء و جوارح او را نمی‌توان با فوقیت و اعضاء و جوارح مخلوقات مقایسه کرد. ابن‌تیمیه چنان در گرداب تفکر بدعت آمیز خود غرق شد که فتوایی از جمله، حرام بودن زیرات قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اولیاء الهی، توسل به ساحت مقدس نبی اکرم و [صفحه ۴۵] درخواست شفاعت از آن وجود نازنین و دیگر اولیای خود، حرمت بنا و تعمیر و تزیین قبور آنها و وجوب تخریب آنها، حرام بودن نذر برای آنها و... را صادر کرد و حتی می‌توان گفت: [۱۳] کسانی که به زیارت می‌روند قصدشان همان قصد مشرکین است که از بت، چیزهایی را طلب می‌کنند! [۱۴] . استاد جعفر سبحانی درباره‌ی عقاید و آراء ابن‌تیمیه می‌نویسد: وی دو اصل را وارد مذهب سلفی گری کرد در حالی که احمد بن حنبل، از آن دو اصل خبر نداشت؛ یکی سفر برای زیارت رسول خدا را بدعت شمرد و آن را حرام نمود، بر این اساس هر نوع توسل به پیشوایان اسلام و اولیاء الهی مانند تبرک به آثار آنان را بدعت و حرام و مخالف با اصل توحید دانست. دیگر اینکه احادیث فراوانی را که درباره‌ی فضایل اهل البیت وارد شده که خود «احمد بن حنبل» و شاگردان وی نیز آن را نقل کرده‌اند، نادرست خواند و همه‌ی آنها را انکار کرد و از این طریق اندیشه‌ی عثمانی گری عصر اموی را که در انکار فضایل علی (علیه‌السلام) خلاصه می‌گردد، و احمد بن حنبل با تلاش بسیار زیاد، آتش آن را خاموش کرده، دوباره زنده ساخت و از این طریق مسأله‌ی «تربیع» و این که علی (علیه‌السلام) چهارمین خلیفه‌ی اسلامی است که امام حنابله پایه گذار آن بود، موهن و سست اعلام کرد [۱۵] . بعد از مرگ ابن‌تیمیه در زندان دمشق، شعله‌ی این بدعت و کج اندیشی به خاموشی گرائید و حتی شاگرد معروف او «ابن‌القیم» نتوانست در احیا آن کاری از پیش ببرد. این اندیشه همچنان در لابه‌لای کتابها و گوشه‌ی کتابخانه‌ها باقی ماند تا اینکه حدود چهار قرن بعد (قرن دوازدهم) توسط محمد عبدالوهاب، تحول نوینی در جنبش سلفی گری ایجاد شد [۱۶] .

شخصیت و تکوین اندیشه‌ی محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی تمیمی بین سالهای (۱۱۱۵ – ۱۱۱۱ ه.ق) در شهر «عینیه» از سرزمین نجد، در صحرایی دور افتاده با مردمی بیابانی و خشن و به دور از راه و رسم مسلمانی، به دنیا آمد. پدرش عبدالوهاب حنبلی بود که در شهر عینیه منصب

قضاوت را به عهده داشت و محمد از همان کودکی نزد او به فراگیری فقه حنبلی پرداخت. محمد به مطالعه سرگذشت مدعیان پیامبری نظیر مسیلم، شجاع، الاسود عسنی، طلیعه اسدی، و امثال آنها علاقه‌ی مفرطی داشت. [۱۷] و تأثیر این مطالعات به طوری بود که از آغاز جوانی بسیاری از اعمال مذهبی مسلمانان را زشت می‌شمرد. پدر محمد و برادر دانشمندش شیخ [صفحه ۴۶] سلیمان او را مذمت می‌کردند و از مردم می‌خواستند که به دلیل انحراف و بدعتهایی که در اسلام ایجاد می‌کند از او دوری گزینند [۱۸] . «احمد زینی دحلان» شافعی، مفتی بزرگ مکه (متوفی ۱۳۰۴ ه.ق) درباره‌ی پدر و برادر محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «پدر محمد (شیخ عبدالوهاب) دانشمندی حنبلی و فردی شایسته بود و چون دید محمد سخنانی بر خلاف سیره‌ی مسلمانان می‌گوید و داعیه‌ای دارد او را از خود طرد کرد. برادرش شیخ سلیمان نیز دانشمند و مانند پدر فردی معتدل بود.» [۱۹] . شیخ محمد برای تحصیل، از علمای دو شهر مکه و مدینه نیز استفاده کرد و حتی اساتید او در مدینه (شیخ محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیات سندی) آثار انحراف، گمراهی و الحاد را در او مشاهده و آن را اظهار می‌کردند [۲۰] . به هر حال، محمد بن عبدالوهاب در سفری که برای زیارت خانه‌ی خدا داشت پس از انجام مناسک، رهسپار مدینه شد و در آنجا، توسل و استغاثه‌ی مردم به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را انکار کرد، سپس به نجد مراجعت نمود و از آنجا به بصره رفت. هدف او این بود که از بصره به شام رود و تا مدتی در آنجا بماند، پس از آن که مردم با نظرات و آراء بدعت آمیز او آشنا شدند، در گرمای نیم روزی از شهرش بیرونش کردند و نزدیک بود بر اثر شدت گرما جان خود را از دست بدهد [۲۱] . محمد بن عبدالوهاب پس از اخراج از بصره رهسپار «احساء» شد و از آنجا به شهر «حریمله» از شهرهای نجد رفت. جایی که پدرش قبل از عینیه به آنجا انتقال یافته بود (۱۱۳۹ ه.ق) در حریمله ملازم پدر شد ولی از انکار افکار انحرافی‌اش خودداری نورزید و به همین سبب میان او و پدرش مشاجرات و جدالهایی رخ داد تا اینکه در سال (۱۱۵۳ ه.ق) عبدالوهاب از دنیا رفت و محمد با آرامش بیشتری به تبلیغ مسلک خود پرداخت. آلوسی در این باره می‌نویسد: «... بعد از اینکه اهل بصره محمد را بیرون انداختند، پس از مدتی به شهر حریمله، یکی از شهرهای نجد رفت و چون پدرش در آنجا بود در آن شهر ماند و در جلسات درس وی حاضر می‌شد. در این شهر نیز بسیاری از عقاید مسلمانان نجد را به باد انتقاد گرفت پدرش او را از این کار منع کرد ولی او نپذیرفت و سرانجام بین او و پدرش نزاع و کشمکش درگرفت و نیز میان او و مسلمانان مشاجراتی چند رخ داد. دو سال به همین منوال گذشت تا اینکه پدرش در سال ۱۱۵۳ ه.ق چشم از جهان فروبست. آنگاه او جرأت بیشتری پیدا کرد و عقاید خود را بی‌پروا آشکار ساخت و عقاید و اعمال مورد اتفاق مسلمانان را مورد حمله قرار داد و جمعی از اوباش نیز دور او را گرفتند.» [۲۲] . [صفحه ۴۷] آراء بدعت آمیز و کج اندیشی‌های محمد بن عبدالوهاب چنان بود که برادرش (شیخ سلیمان) نیز از بیم تندوریهایش از نجد به مدینه رفت و کتابی با عنوان «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» در رد افکار برادرش نوشت و برایش به نجد فرستاد. از جمله مسائلی که شیخ سلیمان در این کتاب آورده است این است: این اموری که وهابیان مورد شرک و کفر مسلمانان می‌دانند، قبل از احمد بن حنبل و در زمان پیشوایان (اهل سنت) هم مطرح بوده است و جمعی آن را انکار کردند ولی هیچیک از پیشوایان اسلام نشنیده و روایت نشده که مرتکبین این اعمال را کافر و مرتد دانسته و دستور جهاد با آنها داده باشند یا اینکه بلاد مسلمانان را به همان گونه که تو می‌گویی، بلاد شرک یا دارالکفر نامیده باشند. لازمه این سخن این است که تمام امت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از زمان احمد بن حنبل چه علما و امرا، چه عامه‌ی مردم، همه کافر و مرتد هستند. انا لله و انا الیه راجعون! شیخ سلیمان در اینجا در مقام تأثر و اندوه می‌گوید: «واغوثاه از این سخن که می‌گویی، قبل از من هیچ کسی اسلام را نشناخته است.» [۲۳] .

پیمان محمد بن عبدالوهاب با آل سعود

محمد بن عبدالوهاب در «حریمله» به تبلیغ آراء و نظرات خود پرداخت، عده‌ای به او گرویدند و در زمره‌ی مریدان او درآمدند. در

مقابل عده‌ای نیز بنای ستیز و مخالفت و دشمنی با او گذاشتند، به گونه‌ای که قصد قتل او را داشتند و محمد متوجه شد و به ناچار برای حفظ جانش از آنجا رهسپار عینیه شد. رئیس آن شهر (عثمان بن محمد بن معمر) به گرمی از وی استقبال کرد. شیخ محمد نیز قول داد که همه نجد را به اطاعت او درآورد عده‌ای از شیخ در عیینه تبعیت کردند و شیخ طبق مذهب نوین، شروع به امر به معروف و نهی از منکر کرد! و در این راستا دستور داد درختانی را که مورد احترام مردم بود بریده و گنبد و ساختمان روی قبر زید بن خطاب را ویران سازند [۲۴] . چون این اخبار به حاکم احساء رسید، نامه‌ای به عثمان نوشت مبنی بر اینکه شیخ محمد را به قتل برساند و تهدید کرد اگر این کار را انجام ندهد، خراج احساء را قطع خواهد کرد [۲۵] . عثمان هم چون قدرت مخالفت با امیر احساء را در خود ندید ناچار از محمد بن عبدالوهاب خواست تا از شهر عیینه خارج شود [۲۶] . محمد بن عبدالوهاب به ناچار در سال ۱۱۶۰ ه.ق از «عیینه» خارج و در «درعیه» [۲۷] یکی از شهرهای نجد رفت، در آن هنگام محمد بن سعود (جد آل‌سعود) حاکم درعیه بود. وی به توصیه‌ی زنش با شیخ ملاقات کرد و به گرمی از او استقبال نمود. [صفحه ۴۸] شیخ نیز قدرت غلبه و قدرت بر همه و بلاد نجد را به وی بشارت داد و با هم، پیمان بستند که حکومت در دست محمد بن سعود و بعد از او در دست فرزندانش باشد. همچنین توافق کردند که زعامت دینی و علمی به موروثی در خانواده‌ی محمد بن عبدالوهاب باقی بماند [۲۸] . این دو هم پیمان برای رسیدن به دنیا، تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر، با مخالفان خود به جنگ و جدال پرداختند و از میان مریدان خویش سپاهی تشکیل دادند و به قتل و غارت مسلمانان پرداختند بطوری که مردم درعیه که قبل از ورود شیخ برای قوت روزانه کار می‌کردند، از راه غارت و چپاول اموال دیگران، صاحب ثروت قابل توجهی شدند [۲۹] . سید ابراهیم علوی در مورد شکل گیری سپاه وهابی می‌نویسد: «محمد بن عبدالوهاب از پیروان خود یک دهم چهار پایان، نقدینه و اجناس بلکه انسانها را (با قرعه از میان پیروان) می‌گرفت و در نتیجه ثروتی کلان جمع آوری کرد و سپاه انبوهی بالغ بر یکصد و بیست هزار جنگجو آماده کرد [۳۰] . از بزرگترین کج اندیشی‌ها و بدعتهای محمد بن عبدالوهاب این است که با کسانی که مرید او نمی‌شدند معامله‌ی کافر حربی می‌کرد: یعنی همانند خوارج، که مسلمانان مخالف عقاید خود را کافر می‌پنداشتند، آنها نیز بدین شیوه با مخالفین خود برخورد می‌کردند از این رو برای جان و مال و ناموس آنها ارزشی قایل نبودند و در نبردهای نظامی، هر شهری را که به تصرف درمی‌آوردند، غارت و تصرف اموال و اهالی آنها برای وهابیان حلال می‌شد. در دایره المعارف اسلامی آمده است: محمد بن سعود پس از توافق با محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۵۷ ه.ق از هر طرف به بلاد مجاور و مناطق بدویانی که به او نزدیک بودند، به بهانه‌ی نشر تفکر وهابی به آنها حمله می‌برد و اموالشان را غارت می‌کرد. [۳۱] البته بیان خواهیم کرد که وهابیان جسارت را به حدی رساندند که در به یغما بردن اموال و عتیقه جات بقاع متبرک هیچ ابایی نداشتند و علاوه بر تخریب، آنجا را غارت هم می‌کردند. سرانجام محمد بن سعود پس از قریب سی سال فرمانروایی و قتل و غارت مسلمین در سال ۱۱۷۹ ه.ق به هلاکت رسید. با توصیه سعود و موافقت محمد بن عبدالوهاب، عبدالعزیز بن محمد بن سعود (۱۱۷۹ - ۱۲۱۸ ه.ق) به جانشینی برگزیده شد. وی با دختر محمد بن عبدالوهاب ازدواج کرد و نخستین کسی از آل‌سعود است که لقب امام یافت [۳۲] . با این پیوند، حکومت او صبغه‌ی دینی به خود گرفت و آل‌سعود و حاکمان و حامیان رسمی وهابیت شدند. عبدالعزیز نیز برای پیشرفت وهابیت تلاشهای زیادی انجام داد و با به تصرف درآوردن نواحی احساء و قطیف در سال ۱۲۰۸ ه.ق گستره‌ی جغرافیایی حکومت خود را به [صفحه ۴۹] کرانه‌های خلیج فارس رساند. محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۲۰۶ ه.ق به هلاکت رسید و پسر بزرگش بنام عبدالله [۳۳] جای او را گرفت و مطابق پیمان پدرش با آل سعود همکاری نزدیک و صمیمانه‌ای را ادامه داد. کیش نوین وهابی در ادامه‌ی گسترش تفکرات بدعت آمیز خود از سال ۱۲۱۶ و تا ۱۲۲۵ ه.ق عراق را مورد حملات بدی قرار داده و عمده‌ی این تهاجمات متوجه دو شهر نجف و کربلا بود. شیخ عثمان بن بشر، مورخ نجدی درباره‌ی حمله‌ی وهابیان به کربلا می‌نویسد: «در سال ۱۲۱۶ ه.ق در ماه ذیقعده، سعود با سپاهی مرکب از جمیع شهرک نشینان و بادیه نشینان نجد و جنوب و حجاز و تهامه و نقاط دیگر به قصد حمله به

سرزمین کربلای حسینی (علیه‌السلام) حرکت کرد. سپاه مزبور دیوار شهر را خراب کرد و به زور وارد شهر شد، بیشتر مردم را در بازارها و خانه‌ها به قتل رساندند و گنبد روی قبر را ویران ساختند و صندوق روی قبر را که زمرد و یاقوت و جواهرات دیگر در آن نشانده شده بود برگرفتند و آنچه در شهر از مال و سلاح و لباس و فرش و طلا و نقره و قرآنهای نفیس و جز آنها یافتند غارت کردند، نزدیک ظهر از شهر بیرون رفتند در حالی که قریب به دو هزار نفر از اهل کربلا را کشته بودند [۳۴] . مرحوم علامه سید محمد جواد عاملی از علمای بزرگ شیعه مقیم نجف که خود شاهد حمله سفاکانه وهابیان به نجف بوده گفته است: «در سال ۱۲۱۶ ه.ق (وهابیان) به مشهد حسین (علیه‌السلام) حمله بردند و مردان و کودکان را کشتند، اموال مردم را گرفتند و در بی‌احترامی به آستان مقدس زیاده روی کردند و آن را ویران ساختند و از ریشه درآوردند» [۳۵] . مؤلف کتاب «تاریخ کربلا» در بیان قساوت و سنگدلی وهابیان در حمله به کربلا ـ این چنین می‌نویسد: «... قریب پنجاه تن را نزدیک ضریح و پانصد نفر را بیرون ضریح و در صحن به قتل رساندند و به هر کسی برخورد می‌کردند، بدون رحم و شفقت او را کشتند، بر پیران و خردسالان ترحم نکردند...» [۳۶] .

اشغال مکه

وهابیان در سال ۱۲۱۷ ه.ق متوجه مکه شدند، ابتداء شهر طائف را که در دوازده فرسخی مکه بود تصرف کردند و با قساوت تمام به کشتار مردم پرداختند به طوری که «جمیل صدقی زهاوی» درباره‌ی عملکرد آنها به هنگام تصرف طائف می‌نویسد: «از زشت‌ترین کارهای وهابیان، قتل عام مردم است که بر صغیر و کبیر ترحم نکردند. طفل شیر خواره را بر روی سینه مادرش سربریدند. جمعی که مشغول فراگرفتن قرآن بودند کشتند. چون در خانه‌ها کسی باقی نماند، به دکانها و مساجد رفتند و هر کس بود حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند کشتند. [صفحه ۵۰] کتابها را که در میان آنها تعدادی صحف شریف و نسخه‌هایی از صحیح بخاری و مسلم و کتب فقه و حدیث بود، در کوچه‌ها و بازارها افکندند و آنها را پایمال کردند...» [۳۷] . در واقع آل‌سعود وهابی با این جنایات، در مردم دیگر مناطق از جمله مکه رعب و وحشت انداخت. وهابیون پس از طائف به مکه معظمه نیز حمله بردند و در هشتم محرم ۱۲۱۸ ه.ق این شهر مقدس را اشغال کردند. پس از اشغال شهر، سعود خطاب به مردم مکه گفت: «من امسال خود را برای جنگ با مردم عراق (شیعیان) آماده می‌کردم ولی وقتی شنیدم مسلمانان (وهابیان) با مردم طائف جنگیده‌اند و می‌خواهند به طرف شما بیایند، از هجوم اعراب بادیه نشین (در واقع مریدان وحشی وهابی) بر اهل مکه ترسیدم. خدا را حمد کنید که شما را به سوی اسلام رهنمون شد و از شرک نجات داد!» [۳۸] . وهابی‌ها پس از تصرف مکه، ظرف سه روز اماکن مقدس و قبه‌ها و بارگاههای ائمه (علیهم‌السلام) و اولیای الهی را خراب کردند. در این عملیات وحشیانه و ضد انسانی، اماکنی همچون قبور حضرت ابوطالب، عبدالمطلب، خدیجه و اولاد پیغمبر گرامی اسلام (ص) گنبد زادگاه حضرت رسول، علی (ع) و حضرت خدیجه را ویران کردند. وهابیان در توجیه تخریب قبه‌ها و اماکن و بارگاهها می‌گفتند اینها بتهایی است که به دست خود مسلمانان ساخته شده است و می‌بایست منهدم گردند! [۳۹] . «احمد زینی دحلال» می‌گوید: «وهابی‌ها چهارده روز در مکه ماندند و در این مدت مردم را توبه می‌دادند و به نظر خود اسلام مردم را تجدید کردند. و از کارهایی که به اعتقاد ایشان شرک بود از قبیل توسل و زیارت قبور منع می‌کردند.» [۴۰] . ادامه‌ی جنایات وهابی‌ها در حرم امن الهی سبب شد تا «شریف غالب» حاکم مکه با مساعدت و همکاری «شریف» حکمران جده و حمایت تسلیحاتی امام مسقط، مکه را از دست وهابی‌ها خارج کند. وهابی‌ها بر اثر این شکست به قبایل اطراف مکه هجوم بردند و بسیاری از آنها را کشتند و زنان را لخت و عریان نمودند و در میان مردم رها کردند، و پس از این که امان خواستند به این شرط که وهابی شوند از کشتن آنها درگذشتند.» [۴۱] .

کشته شدن عبدالعزیز

در ماه رجب ۱۲۱۸ ه.ق عبدالعزیز وهابی به خاطر ارتکاب جنایات متعدد و بخصوص حمله به کربلای معلی به هنگام نماز عصر بدست یکی از شیعیان عراق مورد حمله قرار گرفت و مجروح شد به خاطر همین جراحات، چندی بعد درگذشت و ضارب نیز بوسیله‌ی عبدالله برادر عبدالعزیز از پا درآمد» [۴۲] . [صفحه ۵۱] پس از مرگ عبدالعزیز پسرش سعود به جای وی نشست. سعود که از مقتدرترین امرای آل‌سعود به شمار می‌رود تلاش زیادی در بسط نفوذ و تحکیم سلطه وهابی بر جزیره العرب داشت و چنان رعب و وحشتی به راه انداخت که در سال ۱۲۲۰ ه.ق «شریف غالب» (حاکم مکه) قبول نمود که در امارت خود تابع سعودیها باشد و طبق دستور مسلک وهابی به مؤذنان گفته شد که فقط اذان بگویید و از سلام دادن به پیغمبر و طلب رحمت در ضمن اذان خودداری کنند.» [۴۳] .

تصرف مدینه‌ی منوره

سعود در سال ۱۲۲۱ - ۱۲۲۰ ه.ق پس از یکسال و نیم محاصره‌ی مدینه النبی سرانجام موفق شد، آن را به تصرف خود درآورد. وی مطابق معمول ابتدا تمام اشیاء گرانبهای حرم را به یغما برد و مردم را از زیارت مرقد پیغمبر اکرم (ص) و ائمه‌ی بقیع منع کرده آنگاه دستور تخریب قبه‌های چهار امام معصوم بقیع، قبه‌ی قبر عبدالله پدر پیامبر (ص) را صادر کرد. البته در طی این سالها آل‌سعود از عراق غافل نشدند، از جمله حمله‌ای به نجف اشرف داشتند که با ایثار و پایداری مردم خنثی شد و چون نتوانست کاری از پیش ببرد به طرف کربلا حرکت کرد مردم آنجا نیز با فداکاری تمام به مقابله با لشکر وهابی پرداختند و چون نتیجه‌ای نگرفت در ۱۷۷۷ ه.ق بار دیگر شهرهای مقدس مکه و مدینه را محاصره کرد و به قتل و غارت حجاج پرداخت و چنان ددمنشانه تهاجم کرد که تا سه سال حج بیت الله الحرام به حال تعطیل درآمد.» [۴۴] .

برخورد عثمانی‌ها با وهابی‌ها

از زمان اشتغال مکه در ۱۲۱۸ ه.ق توسط سعود بن عبدالعزیز تا ۱۲۲۴ ه.ق بارها دولت عثمانی به محمد علی پاشا حکمران مقتدر مصر دستور داد که فرقه‌ی وهابی و آل سعود را سرکوب نماید، اما هر بار این کار به نوعی این کار به تأخیر می‌افتاد تا اینکه در ۱۲۲۵ ه.ق محمد علی پاشا پسرش احمد طوسن را با سپاهی مجهز به جنگ وهابیان فرستاد و توانست شهرهای مقدس مکه و مدینه و نیز طائف را از لوث آل‌سعود پاک کند، محمد علی پاشا خود نیز در حمایت پسرش در ۱۲۲۷ ه.ق با سپاهی گران وارد جده شد و «شریف غالب» امیر مکه و سه پسرش را که با وهابیان ارتباط داشتند دستگیر و به جزیره‌ی «سالاتیک» تبعید کرد این موضوع سبب ناراحتی مردم و حتی پیوستن عده‌ای به جبهه‌ی مخالف شد. در سال ۱۲۲۹ ه.ق سعود از دنیا رفت و پسرش عبدالله به جای وی نشست و راه پدر را برای گسترش آئین وهابی در پیش گرفت. [۴۵] حکومت عثمانی قصد داشت کار وهابی‌ها را یکسره کند، لذا محمد علی پاشا سپاه دیگری به فرماندهی ابراهیم پاشا پسر دیگرش (پسر [صفحه ۵۲] زنش) را به حجاز فرستاد و به لحاظ دلیری و مجرب بودن ابراهیم، شهر «درعیه» پایتخت ابن‌سعود را محاصره کرد و پس از مدت کوتاهی آن را به تصرف درآورد و امیر عبدالله بن سعود به همراه بسیاری از نزدیکان و خویشان تسلیم شدند. ابراهیم پاشا عده‌ای از امرای سعودی اسیر را در دهانه‌ی توپ گذاشت و نابود کرد و جمعی را به جوخه‌های اعدام سپرد و تعدادی را نگاه داشتند. تا اینکه در آغاز سال ۱۲۳۴ ه.ق اسرا را به همراه امیر عبدالله بن سعود سالم به باب عالی (دربار عثمانی) برد. عبدالله را در جلو باب همایون (قصر سلطان) و همراهانش را در ناحیه‌ای از شهر استامبول به دار آویختند [۴۶] . در ماه شعبان همان سال محمد علی پاشا در نامه‌ای که برای ابراهیم پاشا فرستاد به او

دستور داد شهر «درعیه» را با خاک ویران کند، [۴۷] ابراهیم هم مطابق فرمان پس از خارج کردن مردم، شهر به تلی از خاک مبدل ساخت.

تشکیل مجدد حکومت آل سعود وهابی

حکومت عثمانی پس از اعدام و تبعید امرای آل سعود و تخریب مرکز آنها «درعیه»، تصور کرد که دیگر آل‌سعود از صحنه‌ی سیاسی محو شده‌اند. اما برخلاف انتظار، عده‌ای از دو خاندان (سعود و وهابی) که گریخته بودند چندی بعد به درعیه بازگشتند و پس از آبادانی شهر مجددا بنای حکومت آل‌سعود را بر پا کردند. یکی از این گریختگان «ترکی بن عبدالله» بود که توانست دوباره تا حدودی بنیان حکومت آل‌سعود را سامان دهد وی در سال ۱۲۴۹ ه.ق به وسیله‌ی خواهر زاده‌اش «مشاری بن عبدالرحمن» به قتل رسید. «فیصل» پسر ترکی خیلی زود انتقام خون پدر را گرفت و خود در اوایل ۱۲۵۰ ه.ق به جای پدر بر امارت نجد استقرار یافت [۴۸] . فیصل در ۱۲۸۲ ه.ق درگذشت و پسرش عبدالله به جای وی نشست در دوره‌ی حکومت عبدالله (۱۳۰۰ ه.ق) دولت آل‌سعود بسیار ضعیف و ناتوان شده بود و دولت عثمانی با تقویت حکومت آل رشید در حجاز، عبدالله بن سعود را که مورد حمایت انگلیس بود، شکست داد. بر اثر این شکست عبدالرحمن پسر چهارم فیصل ترکی برادر عبدالله سعود، با پسر جوانش عبدالعزیز (پدر فهد کنونی) به همراه خانواده رهسپار کویت شدند. عبدالعزیز در سال ۱۳۱۹ ه.ق در حالی که بیش از بیست و یک سال از عمر او نمی‌گذشت به همراه چهل تن از جوانان که نسبت به او وفادار بودند شهر ریاض را به دست آورد و با کمک مریدان وهابی خود در سال ۱۳۲۰ ه.ق بر قسمت جنوبی نجد غلبه یافت. این دوره که مصادف با نفوذ روزافزون سلطه بریتانیا بر منطقه بود، آل‌سعود مورد توجه بیشتر استعمار قرار گرفتند به طوری که پس از جنگ جهانی ۱۹۱۹ ه.ق نجد به صورت کشور مستقل آل‌سعود شناخته [صفحه ۵۳] شد و عبدالعزیز که به نام جدش «ابن‌سعود» خوانده می‌شد به عنوان پادشاه نجد پذیرفته شد و سالانه در حدود چهل هزار لیره‌ی انگلیسی برای وی مقرری تعیین شد که به مدت شش سال ادامه داشت. علامه سید امین عاملی (ره) درباره‌ی دلایل پرداخت این هزینه از قول وزیر مستعمرات انگلیس (مستر امری) در «کشف الارتیاب» می‌نویسد: «دولت انگلیس این مقرری را بدن علت به پادشاهی سعودی می‌داد که اولا- او را در جنگ بر ضد عثمانی یاری کند و ثانیا پس از جنگ بر ضد حجاز و عراق و کویت شورش ننماید، و در سیاست خارجی خود از خواسته‌های بریتانیا پیروی کند، و در ترویج سیاست خاص انگلیس در مورد صلح و آشتی در کشورهای عربی بکوشد...» [۴۹] . عبدالعزیز که پشتوانه‌ی قدرتمند استعماری پیدا کرده بود در ماه صفر سال ۱۳۴۳ ه.ق شهر طائف را فتح کرد و در سال ۱۳۴۴ ه.ق جده سقوط کرد و در همان سال بر مدینه سلطه پیدا کرده و در ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۴۴ ه.ق عنوان پادشاه نجد و حجاز را پیدا کرد و اتحاد جماهیر شوروی اولین دولتی بود که او را به رسمیت شناخت. [۵۰] و چندی بعد مناطق تحت سلطه‌ی خود را به «المملکه العربیه السعودیه» نامگذاری کرد [۵۱] .

تخریب قبور و آثار اسلامی شهرهای مقدس مکه و مدینه

پس از سلطه‌ی وهابیان بر شهرهای مقدس مکه و مدینه در سال ۱۳۴۳ ه.ق به فرمان ملک عبدالعزیز آل‌سعود و فتوای مفتی وهابی، بار دیگر قبه‌ی ابن‌عباس و دیگر قبور طائف و قبور عبدالمطلب و ابوطالب و حضرت خدیجه همسر پیامبر گرامی اسلام (ص) و زادگاه حضرت زهرا (س) و هرگونه آثار اسلامی که در مکه بر پا بود، منهدم شد. سپس در سال ۱۳۴۴ ه.ق به تخریب قبور ائمه بقیع و تخریب اماکن مقدسه و متبرکه و آثار اسلامی مدینه دست زدند. ضریح فولادی ائمه‌ی بقیع را که در اصفهان ساخته شده بود از روی قبر متبرک امام حسن مجتبی (ع) و امام زین‌العابدین (ع) و امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) برداشتند و بردند. قبور عباس عموی پیامبر و فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین را که با قبور چهار امام همام، در زیر یک قبه بود ویران کردند.

همچنین قبور دیگر بقیع همچون ابراهیم فرزند پیغمبر (ع) و زنان آن حضرت و قبر ام‌البنین مادر حضرت ابوالفضل العباس و قبر عبدالله پدر پیغمبر و قبر اسماعیل پسر امام جعفر صادق (ع) که نزد اسماعیلیه بسیار محترم بود و قبر عثمان بن عفان و مالك بن انس و دیگر صحابه و تابعین همه را بدون استثناء خراب و با زمین یکسان نمودند. وهابیان سپس متوجه [صفحه ۵۴] قبر حضرت حمزه سید الشهداء و سایر قبور شهدای احد و مسجد جنب آن شدند و به تخریب آنها پرداختند [۵۲] . مؤلف «کشف الارتیاب» در بی‌احترامی و جسارت وهابیان به قبور شریف می‌نویسد: «پس از تخریب قبور ائمه و بزرگان مسلمین و مساوی نمودن آنان با زمین، این مکان‌ها را محل ریختن کثافات و قاذورات و سرگین چهارپایان و سگهای ولگرد قرار دادند و همچنین با لگد کوب کردن و نشستن روی آنها و انواع اهانتهای دیگر بیشترین بی‌احترامی را به آنها روا داشتند.» [۵۳] . وهابیها همانطور که قبلا گفته شد به خاطر تفکر بدعت گرایانه و انحرافی که داشتند زیارت و توسل و احترام به قبور متبرك و آثار اسلامی را شرك و بت پرستی قلمداد می‌کردند و اگر ترس حکومت آل‌سعود و حامیان استکباریش از اعتراض مسلمین نبود، هر آینه قبر پیامبر عظیم الشأن را نیز تخریب می‌کردند. مرحوم علامه سید محسن عاملی درباره‌ی دلایل وهابیون در عدم تخریب قبر پیامبر (ص) می‌نویسد: «وهابیها نسبت به خراب کردن قبر پیغمبر اکرم (ص) و از بین بردن ضریح آن خودداری نمودند و این خودداری به جهت ترس از عواقب آن بود و الا قبر پیغمبر اکرم (ص) در نزد آنها مانند قبور دیگر است، بلکه قبر پیغمبر اکرم در نزد آنها بدتر است، چون بیشتر از قبرهای دیگر در نظر مسلمین عظمت دارد و استغاثه می‌شود و دلیل و فتاوای وهابی نسبت به خرابی گنبد و بارگاه و از بین بردن قبور، یکی است و هیچ قبری حتی قبر پیغمبر از آن استثناء نشده است.» [۵۴] .

نتیجه

بنابر آنچه ذکر شد، تفکر بدعت گرایانه توأم با تعصب و جمود فکری تحت عنوان تمسك به قرآن و حدیث در میان برخی از پیروان کج اندیش اسلام (در قرن چهارم) پدید آمد. گروهی که تنها خود را رهروان راستین قلمداد کردند. این رویه علاوه بر عدم بینش شفاف درباره‌ی توحید (به دلیل قائل به رؤیت و تجسم خدا) در شأن و منزلت انبیاء و اولیای دین خدشه وارد کردند به طوری که توسل به آنها را منافی توحید قلمداد نمودند. و در یك اقدام جاهلانه حکم قتل و آزار و اذیت مخالفان عقاید خود را صادر کردند. ابن‌تیمیه در قرن هشتم با فتوای حرمت زیارت قبر نبی اکرم اسلام به این انحراف و بدعت عمق بیشتری داد و پس از چهار قرن سکوت و سکون، در قرن دوازدهم محمد بن عبدالوهاب خیزش نوینی در این تحریف صورت داد. وی با پیمان اتحاد با آل‌سعود و حمایت‌های پیدا و پنهان استعمار و قتل و غارت و تجاوز، کیش خود را بر منطقه‌ی نجد و حجاز امروز نیز تحمیل [صفحه ۵۵] کرد. این فرقه در راستای خشنودی استعمار علاوه بر تخریب اماکن مقدس و آثار اسلامی در شهرهای مقدس مکه و مدینه و تکفیر مسلمانان، به تبعیت از اسلاف خود، با استفاده از ابزار خشونت و تهدید، زوار بیت الله الحرام را مجبور به تبعیت از کج اندیشی‌های خود در ایام زیارت می‌نمایند. البته وقوع حوادث اخیر در کشورهای همسایه‌ی شرقی، بیانگر این واقعیت است که تفکر وهابی، طبق خواست استعمار، تغییر استراتژی داده و درصدد گسترش آئین خود از طریق ترور، کشتار و تجاوز با حمایت استکبار بین المللی در دیگر کشورهای اسلامی می‌باشد.

پاورقی

[۱] فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور؛ صص ۱۷۰ - ۱۶۹.

[۲] وهابیان، علی اصغر فقیهی، ص ۱۱۷.

[۳] همان مأخذ، ص ۱۹.

[۴] سلفیه، بدعت یا مذهب، محمد سعید رمضان البوطی، ترجمه: حسین صابری، ص ۲۶۱. - ملاحظه می‌شود که آنها در عقاید خود دچار تناقض گویی هستند. بعنوان نمونه قائل بودند به تجسم و تشبیه خداوند ولی نه آن طوری که در مورد مخلوقات صدق می‌کند... خوب اگر منظور از آنها از تشبیه و تجسیم چیزی غیر از معنای تجسیم و تشبیه در مخلوقات است ناچار چیزی نیست جز تنزیه خداوند ولی مراد آنها نیست و در باب تجسیم هم مشکلات عدیده‌ای بر آنها وارد است.

[۵] فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، استاد جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۲۷۸.

[۶] همان، ص ۲۷۸.

[۷] تجارب الامم، ج ۱، ص ۳۲۲.

[۸] الکامل، ج ۵، ص ۱۷۲.

[۹] وهابیان، صص ۳۱۷ - ۳۱۶.]

[۱۰] فرقه‌ی وهابی، ترجمه‌ی علی دوانی، ص ۱۶۰.

[۱۱] همان، ص ۵۵ به نقل از وهابیگری، ص ۶۰.

[۱۲] فرقه‌ی وهابی، ص ۱۶۰.

[۱۳] وهابیان، ص ۵۸.

[۱۴] فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۱، ص ۲۸۱.

[۱۵] همان، ج ۱، ص ۲۸۳.

[۱۶] وهابیگری، ص ۸۱.

[۱۷] برگی از جنایات وهابی‌ها، ص ۱۸.

[۱۸] فرقه‌ی وهابی، علی دوانی، ص ۲۲.

[۱۹] برگی از جنایات وهابی‌ها، صص ۱۸ - ۱۷.

[۲۰] همان، صص ۱۸ - ۱۷.

[۲۱] تاریخ نجف، آلوسی، ص ۱۱۱ تا ۱۱۳، به نقل از کشف الارتیاب، ص ۱۳.

[۲۲] الصواعق الالهیه، ص ۳۸.

[۲۳] وهابیان، ص ۱۲۰.

[۲۴] خراج احساء معادل یکهزار و دویست سکه طلا و مقداری مواد خوراکی و لباس بود.

[۲۵] آیین وهابیت، صص ۲۷ - ۲۶.

[۲۶] فرقه‌ی وهابی، ص ۹۳.

[۲۷] برگی از جنایات وهابی، ص ۳۲.

[۲۸] عنوان المجد فی التاریخ النجد، ج ۱، ص ۸۷.

[۲۹] وهابی‌ها، صص ۴ - ۳.

[۳۰] دایره المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۲۶.

[۳۱] همان، ص ۲۶.

[۳۲] کشف الارتیاب، ج ۱، صص ۸ - ۷.

[۳۳] عنوان المجد فی التاریخ النجد، ج ۱، صص ۱۲۲ - ۱۲۱ به نقل از وهابیان، ص ۲۵۵.

[۳۴] مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۵۱۲.

[۳۵] تاریخ کربلا و حائر حسین (ع)، ص ۲۳۵.

[۳۶] کشف الارتیاب، مترجم، ج ۱، صص ۶۱ – ۶۲.

[۳۷] همان، صص ۱۳ – ۱۲.

[۳۸] فرقه‌ی وهابی، صص ۳۷ – ۳۶.

[۳۹] فتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۳۴ به نقل از کتاب فرقه‌ی وهابی، ص ۳۷.

[۴۰] فرقه‌ی وهابی، ص ۳۸.

[۴۱] همان، ص ۳۸.

[۴۲] وهابیان، صص ۲۸۵ – ۲۸۴.

[۴۳] فرقه‌ی وهابی، ص ۴۲ – ۴۱.

[۴۴] همان، ص ۴۶.

[۴۵] همان، ص ۴۸.

[۴۶] وهابیان، ص ۲۹۳.

[۴۷] همان، ص ۲۸۹.

[۴۸] فرقه‌ی وهابی، ص ۵۳.

[۴۹] کشف الارتیاب، مترجم، ج ۱، ص ۵۱.

[۵۰] وهابیان، صص ۴۳۱ – ۳۴۰.

[۵۱] همان، ص ۳۴۳.

[۵۲] فرقه وهابی، صص ۵۶ – ۵۵.

[۵۳] کشف الارتیاب، مترجم، ج ۱، ص ۴.

[۵۴] همان، ج ۱، صص ۲۰۴ – ۲۰۲.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹